

فرا سوی سرمایه

بحران ساختاری نظام سرمایه

نوشته‌ی: ایستوان مزاروش

Isteván Mészáros

برگردان: مرتضی محیط

جلد اول

www.KetabFarsi.com

فراسوی سرمایه

(بخش سوم)

بحران ساختاری نظام سرمایه

(جلد اول)

نوشته‌ی : ایستوان مزاروش

(István Mészáros)

برگردان : مرتضی محیط

انتشارات سنبله - هامبورگ

آذر ۱۳۷۶ - دسامبر ۱۹۹۷

* فراسوی سرمایه (بخش سوم)
بحران ساختاری نظام سرمایه (جلد اول)

* نوشته‌ی ایستوان مزاروش (István Mészáros)

* برگردان: مرتضی محیط

* ویراستار: رضا مرزبان

* چاپ نخست: آذر ۱۳۷۶ - دسامبر ۱۹۹۷

* ناشر انتشارات سنبله - هامبورگ ۴۵۶۱۹۳ - ۲۰ - (+۴۹)

* تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

* قیمت: ۱۵ مارک

Sonboleh

c/o Print & Copyhaus

Grindelallee 32

20146 Hamburg

Germany

Tel.: (+49)-40-456193

Fax: (+49)-40-458643

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

صفحه	عنوان
۵	پیشگفتار مترجم
۲۳	پیشگفتار نویسنده بر چاپ فارسی
۳۳	فصل چهاردهم: تولید ثروت و غنای تولید
۳۷	گست نیاز از تولید ثروت
۴۳	مالکیت: پرستش بت واره و معنای حقیقی آن
۴۹	بهره وری کار و بهره گیری (استفاده)
۵۳	تضاد میان کار مولد و کار غیر مولد
۵۹	ساختار فرماندهی از بالا در نظام سرمایه: تعیین فرایند کار از بالا
۶۳	همگن سازی همه ی روابط تولیدی و توزیعی
۷۰	بلائی وابستگی متقابل:
	دور باطل «دنیای بزرگ» و سلول های تشکیل دهنده ی نظام سرمایه
۷۷	فصل پانزدهم: کاهش میزان بهره گیری (از کالا) در نظام سرمایه داری
۷۹	از به حد اکثر رساندن «عمر مفید کالاها» تا پیروزی عمومی تولید کالاهای زائد
۸۷	نسبی ساختن تجمل و نیاز
۹۷	گرایش ها و ضد گرایش های نظام سرمایه
۱۰۲	حدود و مرزهای بیرون کشیدنِ مازاد، تحت قوانین اقتصادی
۱۰۷	کاهش میزان بهره گیری (از کالا) و معنای «وقت آزاد»

فصل شانزدهم : کاهش میزان بهره گیری (از کالا) و دولت سرمایه داری :	۱۲۷
مهار بحران و بازتولید سرمایه به شکل ویرانگر آن	
پیروی سرمایه از خط مشی با کم ترین مانع	۱۲۹
اهمیت مجتمع نظامی - صنعتی	۱۴۲
«از توفان های بزرگ» تا یک رکود پیوسته :	۱۵۵
مهار بحران و بازتولید ویرانگر سرمایه	
فصل هفدهم : اشکال متغیر حاکمیت سرمایه	۱۶۳
معنای سرمایه از دید مارکس	۱۶۵
«سوسیالیسم در یک کشور»	۱۹۷
شکست استالین زدایی و فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود»	۲۲۳
کوشش در جا به جایی بیرون کشیدن کار اضافی از شیوه ی سیاسی	۲۴۵
به شیوه ی اقتصادی آن : «گلاسنوست» و «پرستروئیکا»	
بی حضور مردم	
پانویس ها	۲۷۳

پیشگفتار مترجم

ایستوان مزاروش (István Mészáros) فیلسوف مجارستانی الاصل، استاد بازنشسته دانشگاه ساسکس در انگلیس است. او به مدت ۱۵ سال کرسی استادی فلسفه‌ی آن دانشگاه را در اختیار داشت و پیش از آن چهار سال استاد فلسفه و علوم اجتماعی در دانشگاه یورک در تورنتو - کانادا بود. مزاروش طی این سال‌ها و سال‌های پیش از آن در چند دانشگاه اروپایی و آمریکای لاتین تدریس می‌کرده است. او طی سال‌هایی طولانی، دوست، شاگرد و منتقد گئورگ لوکاچ فیلسوف نامدار مجار بوده است.

یکی از نخستین آثار مزاروش «نظریه از خود بیگانگی از دید مارکس» (Marx's Theory of Alienation) است که از بهترین آثار در این زمینه شناخته شده. کتاب‌های بعدی و بنام او عبارتند از:

The work of Sartre:

۱- فعالیت سارتر: در جستجوی آزادی

Search for Freedom

"Philosophy, Ideology &
Social Science"

۲- فلسفه، ایدئولوژی و علوم اجتماعی

The Power of Ideology

۳- قدرت ایدئولوژی

«فراسوی سرمایه» (Beyond Capital) تازه‌ترین اثر مزاروش است. چاپ نخست این

کتاب در سال ۱۹۹۵ توسط انتشاراتی Merlin Press در لندن انتشار یافت و سال گذشته توسط

انتشاراتی «مانتلی ریویو» در نیویورک، تجدید چاپ شد.

نویسنده، انگیزه‌ی نوشتن کتاب اخیر را در پیشگفتار خود بر آن چنین بیان می‌دارد:

«...» بحران مارکسیسم» که در دهه‌های اخیر مقادیر عظیمی کاغذ در باره‌ی آن سیاه شده، در واقع دلالت بر بحران و تلاشی کامل آن حرکت‌های سیاسی دارد که زمانی خود را طرفدارِ بینشِ مارکس از سوسیالیسم می‌دانستند. شکست تاریخی و پرهیاهویِ دو جنبش اصلی، یعنی سوسیال دموکراسی و سنت بلشویکیِ مسخ شده از سوی استالینسم، موجب آغاز موج عظیمی از انواع تبلیغات پیروزمندانه شد که در آن مرگِ خودِ سوسیالیسم را جشن می‌گرفتند.

رویارویی با اثرات منفی چنین تبلیغاتی، به هیچ رو نمی‌توانست صرفاً با انگشت گذاشتن بر منافع مادی برگذارکنندگان چنین جشن ضد سوسیالیستی انجام گیرد. چرا که آنچه روی داده بود، دلایل سنگین و پراهمیت تاریخی داشت. جهان سرمایه، امروزه به راستی بسیار متفاوت با زمانی است که جنبش سوسیالیستی مدرن، حرکت خود را در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم آغاز کرد. بنابراین بدون ارزیابی دقیق تحولات دهه‌هایی که در این میان پشت سر گذاشته ایم - آن هم با توجه به چارچوب تئوریک و درازمدتِ آلترناتیو سوسیالیستی و نیازهای به طور بنیانی تغییر یافته‌ی سازمانی لازم برای آن، امکان تجدید حیات پروژه‌ی سوسیالیستی وجود نخواهد داشت. این است آن چالشی که تمام سوسیالیست‌ها در آینده‌ی قابل پیش بینی، با آن روبرو خواهند بود. هدف کتاب حاضر ادای سهمی در راه انجام وظیفه‌ی تجدید ارزیابی و توضیح تئوریک رویدادهای دهه‌های گذشته است. همان گونه که در پیشگفتار چاپ سوم کتاب «نظریه‌ی از خود بیگانگی از دید مارکس» در ۱۹۷۱ اشاره کرده‌ام، تمامی این پروژه از تحلیل نقد از خود بیگانگی توسط مارکس و در تقابل با این ادعا آغاز شد که تو گویی نگرانی مارکس از مسأله‌ی حاکمیت سرمایه، مربوط به قرن ۱۹ بوده، چرا که اکنون نه تنها طبقات و تضاد طبقاتی، بلکه تمام وجوه از خود بیگانگی، به طوری موفقیت آمیز و برگشت ناپذیر از میان رفته اند - ادعایی که چه در شرق و چه در غرب (به ویژه در ایالات متحده، توسط افرادی چون دانیل بل) می‌شد. از آنجا که خود من، حاکمیت نوع استالینی و سرکوب خونین قیام مجارستان در سال ۱۹۵۶ توسط ارتش سرخ را (که با بی شرمی هرچه تمام تر، توسط احزاب کمونیست غرب، مورد تحسین قرار گرفت) شخصاً تجربه کرده بودم، این مسأله بر من آشکار گردید که نه تنها پایان ادعایی از خود بیگانگی در شرق، یک افسانه بیش نیست، بلکه نظام واقعاً موجود شوروی، هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد.

تجربه‌ی مستقیم من با زندگی در غرب، پس از سال ۱۹۵۶ [سال مهاجرت مزاروش از شرق به غرب به دنبال سرکوب جنبش مجارستان توسط شوروی] نیز این مسأله را به اندازه‌ی کافی بر

من روشن ساخت که از خود بیگانگی سرمایه‌داری هنوز به تحمیل فشار بی‌امان و ضد انسانی خود بر اکثریت عظیم مردم در «دنیای آزاد» ادامه می‌دهد. این فشار به ویژه چهره‌ی ضد انسانی خود را در آن بخش از «جهان آزاد» به طور عریان نشان می‌دهد که توجیه گران‌جامعه‌ی کالایی ترجیح می‌دهند «جهان سوم» اش بنامند، تا گناه «عقب ماندگی» آن را به گردن خود مردم آن بخش جهان و نه نوع خاصی از توسعه‌ی سرمایه‌داری که زیر تابعیت کامل و وابستگی ساختاری به سرمایه‌داری «جهان اول» قرار دارد، بیندازند.

افزون بر آن دقت بیشتر در عملکرد ساخت درونی قدرت، حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، آشکارا نشان می‌دهد که - به رغم امتیازات نسبی کارگران در اینجا، در مقایسه با شرایط میلیاردها انسان که در مستعمرات سابق این کشورها زندگی می‌کنند - روابط طبقاتی از خود بیگانه‌کننده‌ی سرمایه، باز هم به طور بنیانی حفظ شده است. چرا که به رغم تمام خلط مبحث‌ها و خاک به چشم پاشیدن‌های تئوریک، موضوع تعیین‌کننده‌ای که در مورد هر نوع کارگر و زحمتکش در هر جایی هنوز صدق می‌کند، عبارت از تابعیت ساختاری کار نسبت به سرمایه است و نه سطح بالاتر نسبی زندگی در کشورهای ثروتمند و صاحب امتیاز. چنین امتیازات نسبی در جریان یک بحران عمده و افزایش بیکاری - آن چنان که امروزه تا حد زیادی شاهدش هستیم - می‌توانند به تدریج و به راحتی از میان برداشته شوند.

تمام این مشاهدات مرا به این نتیجه‌گیری رساند که پروژه اصلی و اولیه‌ی سوسیالیستی، اگر با شواهد موجود تغییر شرایط تاریخی تکمیل گردد، اعتبار خود را نه تنها برای امروز که برای آینده نیز حفظ خواهد کرد. با این همه، به دلیل تجربه‌ی شخصی و تاریخی دلسردکننده‌ی گذشته، می‌بایست این مسأله را می‌پذیرفتم که انسان تنها به رغم تجربه‌ی شوروی و نه به دلیل آن، می‌تواند یک سوسیالیست باقی بماند. و این برداشت نقطه‌ی مقابل روش بسیاری از افراد در غرب بود که کوشش کردند اعتقادات چپی خود را از طریق راه دور و جدا ننگه داشتن شرایط شوروی از اوضاع کشور خود، در عین حال افسانه‌سازی از الگوی مورد نظرشان حفظ کنند. با توجه به این تفاوت بنیانی در دیدگاه بود که فروپاشی اخیر نظام شوروی، نه تنها نمی‌توانست حیرت ما را برانگیزد، بلکه پس از شوک سال ۱۹۵۶ و ناکام ماندن استالین زدایی پس از آن، انتظارش را نیز می‌شد داشت.

بنابراین از نظر نویسنده عنوان «فراسوی سرمایه» را به چند مفهوم باید درک کرد:

۱- به مفهوم اصلی اصطلاح «فراسوی سرمایه»، آن چنان که مارکس هنگام به عهده گرفتن وظیفه‌ی عظیم نوشتن کتاب «سرمایه» آنرا درک می‌کرد.

۲- به مفهوم رفتن به فراسوی روایات چاپ‌شده‌ی کتاب «سرمایه» مارکس که شامل جلد

دوم و سوم، «گروندریسه» و «تئوری‌های ارزش اضافی» نیز می‌شود؛ چرا که پروژه‌ای که مارکس، زندگی خود را وقف آن کرد، نه تنها ناتمام ماند، بلکه تنها مراحل ابتدایی آن کامل گردید و بنابراین، آن چه از او به چاپ رسیده، نمی‌تواند منعکس کننده‌ی اهداف بیان شده از سوی او به طور کامل باشد.

۳- و بالاخره رفتن به فراسوی خود پروژه‌ی مارکس، به شکلی که در قرن نوزدهم تحت شرایط آغاز صعود جامعه‌ی کالایی در سطح جهانی و در شرایطی که بسیاری از امکانات نظام سرمایه - امکاناتی که در قرن بیستم آشکار شدند - هنوز به صورت نهفته وجود داشتند و امکان موشکافی تئوریک آنها از سوی او وجود نداشت.

«فراسوی سرمایه» اثر عظیمی است که نزدیک به هزار صفحه نوشته با حروف ریز را در بر می‌گیرد. این اثر شامل سه بخش اصلی و بخش چهارمی است مشتمل بر مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، مقالات و سخنرانی‌های پر اهمیت نویسنده از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰. سه بخش اصلی کتاب دربرگیرنده‌ی ۲۰ فصل است: بخش اول شامل فصل اول تا پنجم، بخش دوم شامل فصل ششم تا سیزدهم و بخش سوم در برگیرنده‌ی فصل چهاردهم تا پایان بخش بیستم است.

ترجمه‌ی حاضر که در دو جلد انتشار خواهد یافت، تنها بخش سوم کتاب، یعنی از فصل ۱۴ تا پایان فصل ۲۰ آن زیر عنوان «بحران ساختاری نظام سرمایه» (The Structural crisis of Capital) را در بر خواهد گرفت. از آنجا که ترجمه‌ی تمام اثر، نیاز به سال‌ها کوشش پی‌گیر - و جمعی - دارد و از سوی دیگر به نظر من بخش سوم کتاب، خود به طور مستقل حاوی مسائلی به غایت پر اهمیت راجع به مسائل امروز و از آن بالاتر رهنمودهایی ارزنده برای آینده است، در حال حاضر به ترجمه و انتشار این بخش اقدام شد. باشد که در آینده، دیگر بخش‌های این اثر ارزنده به همت نیروهای پیشرو، به فارسی برگردانده شود.

قرارداد نوشتن «فراسوی سرمایه» نزدیک به ۳۰ سال پیش با Merlin Press بسته شده بود. مزاروش نه تنها در این ۳۰ سال، که پیش از آن نیز به طور خستگی ناپذیری روی مطالب بنیانی آن کار و پژوهش کرده است. این کتاب در واقع کار تمام عمر اوست.

نویسنده در این اثر نشان می‌دهد که فلاسفه‌ی غرب از جان لاک گرفته تا هگل چگونه فرض خود را بر ابدی بودن و تغییر ناپذیری نظام سرمایه گذاشته بوده‌اند. او تمام مجیزگویی‌های ملتسمانه‌ی مداحان نظام را از مالتوس گرفته تا فن‌هایک، با تبحر و ژرفای کم نظیری افشاء می‌کند. مزاروش پی‌آمدهای ویرانگر نظام جهانی شده‌ی سرمایه را از بیکاری گسترده، مزمن و

علاج ناپذیر گرفته تا وام‌های کمرشکن کشورهای «جهان سوم»: از نابودی و تخریب تدریجی و بی‌امان محیط زیست گرفته تا نابودی ملیونی انسان‌ها در اثر گرمسنگی و بیماری‌های قابل پیش‌گیری؛ از سموم فرهنگی گرفته تا ادامه‌ی تولید دیوانه‌وار اسلحه‌ی اتمی، میکروبی و شیمیایی، مورد بررسی دقیق و عالمانه قرار می‌دهد.

در «فراسوی سرمایه» همچون کتاب «سرمایه»، عشق بی‌پایان نویسنده به بشریت و کارگران و زحمتکشان درخشش تابناک دارد. نظام سرمایه‌گرچه در حال حاضر در سراسر جهان پیروزمند به نظر می‌رسد، اما، «فراسوی سرمایه» با قاطعیتی کم‌نظیر نشان می‌دهد، چرا این نظام تنها به قیمت سهمناک‌تر کردن مسائل خود و مشکلات بشریت، می‌تواند به عمر خود ادامه دهد و چرا نظام سرمایه‌تنها می‌تواند سرنوشت محتوم خود را به تعویق اندازد و نه تغییر دهد. «فراسوی سرمایه» نه تنها از جهت تئوریک، که از جهت عملی نیز اهمیتی ویژه دارد، چرا که سهمی بزرگ در تکامل استراتژی‌های سوسیالیستی برای آینده ادا می‌کند. به همین دلیل است که به قول دانیل سینگر: «فراسوی سرمایه، اثری قدرتمند برای آینده و ابزاری برای مبارزه در راه آزادی و احقاق حقوق اکثریت عظیم بشریت پایداری شده است».

* * *

با آنکه بخش سوم «فراسوی سرمایه» - زیر عنوان «بحران ساختاری نظام سرمایه»، که ترجمه‌ی آن به خوانندگان عرضه می‌شود - به درستی می‌تواند کتابی مستقل باشد، اما برای آگاهی عمومی خواننده، از بخش‌های اول و دوم کتاب در زیر کوشش خواهیم کرد، شرحی مختصر از عناوین و زیرعنوان‌های ۱۳ فصل اول بیاورم.

بخش اول کتاب زیر عنوان کلی «شبح کنترل ناپذیری»

(The shadow of uncontrollability)

دارای پنج فصل به قرار زیر است:

فصل اول: شکستن طلسم «سرمایه‌ی ابدی و جهان شمول»

"Breaking the spell of universal Permanent capital"

دلایل سرنوشت‌ساز گذار به فراسوی سرمایه و در واقع لزوم گریز ناپذیر این کار را به خاطر ادامه‌ی بقاء بشریت و محیط زیست اطراف آن مورد توجه قرار می‌دهد. در این فصل به نقد نظریه‌ی «سرمایه‌ی ابدی و جهان شمول» هگل - فیلسوف نامدار و توجیه‌گر بزرگ نظام بورژوازی - با قرار دادن نظریه‌ی او در برابر واقعیت پایان‌گرفتن مرحله‌ی تاریخی صعود سرمایه، نه تنها در هیأت غیر قابل کنترل شدن آن، بلکه به صورت نظام جهانی ویرانگر و خود-ویرانگر کنونی، پرداخته می‌شود. در بخش‌های دیگر این فصل، شرایط وقوع انقلاب اکبر و محاصره‌ی

بعدی آن از سوی سرمایه‌ی جهانی دیده می‌شود. سپس نقدی جانانه از گئورگ لوکاج استاد و دوست دیرینه‌ی نویسنده و کتاب‌پراوازه‌ی فیلسوف مجار، یعنی «تاریخ و آگاهی طبقاتی»، که در آن به دفاع از نظام شوروی بر می‌خیزد، می‌بینیم. در پایان این فصل بحثی بسیار آموزنده در باره‌ی دورنمایی که مارکس از جهان زمان خودش و پس از وقوع انقلاب صنعتی در «آن گوشه‌ی کوچک جهان» ترسیم می‌کند، مشاهده می‌کنیم. مزاروش در تمام این بحث‌ها مطالب بسیار پر اهمیت و بدیعی را مطرح می‌کند که تا کنون کمتر با این دقت و موشکافی مورد بحث قرار گرفته‌اند؛ مطالبی که درک آنها برای فهم اوضاع کنونی جهان و گشودن راهی برای آینده از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردارند.

زیر عنوان‌های فصل اول به قرار زیر است:

1-1- Beyond Hegelian Legacy - فراسوی میراث هگل

1-2- نخستین استنباط جهانی - بر پایه‌ی فرضیه‌ی «پایان تاریخ»

1-2- The first Global conception - on The Premiss of "The end of History"

1-3- دید هگل در باره‌ی «سرمایه‌ی ابدی و جهان شمول»: میانجی‌گری کاذب فردیت سودجو و جهان شمولیت انتزاعی

1-3- Hegel's "universal Permanent capital" : False mediation of self seeking individuality and abstract universality.

1-4- انقلاب محاصره شده در «ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیر» و جمع‌بندی تئوریک و نمونه‌ای آن در کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی».

1-4- Encircled Revolution at the "weakest link of the chain" and its Representative Theorization in "History and class conciousness"

1-5- چشم‌انداز آلترناتیو کندوکاو نشده‌ی مارکس: از «آن گوشه‌ی کوچک جهان» تا نقطه‌ی اوج صعود جهانی سرمایه.

1-5- Marx's unexplored Alternative Perspective : From the "Little corner of the World" to consummation of capital's global Ascendancy.

فصل دوم: تحت عنوان: نظم باز تولید سوخت و ساز اجتماعی سرمایه

Capitals order of Social Metabolic Reproduction

بحثی است عمیق درباره‌ی شیوه‌ی عملکرد نظام سرمایه، که از همان ابتدا نشان از غیرقابل کنترل بودن دارد. در این فصل نقش دولت سرمایه‌داری، از قرن ۱۶ تا به امروز و رابطه میان

نهادهای دولتی و غیر دولتی، در این نظام نیز مورد بحث قرار می‌گیرند. ترتیب زیر عنوان‌های این فصل چنین است:

۲-۱- نقایص ساختاری کنترل در نظام سرمایه

2-1- structural Defects of controle in the capital system.

۲-۲- الزامات درمانی سرمایه و نقش دولت در آن

2-2- capital's Remedial Imperatives and the state

۲-۳- ناخوانایی ساختارهای باز تولید مادی سرمایه و شکل بندی‌های دولتی آن.

2-3- Mismatch between capital,s Material Reproductive structures and It's state formations.

فصل سوم: راه حل‌های کنترل ناپذیری سرمایه از دیدگاه خود سرمایه.

Solutions to the uncontrollability of Capital as seen from capital's standpoint

که در آن به ترتیب راه حل‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک، اقتصاد دانان نئوکلاسیک و گرایش اقتصادی معروف به «فایده‌ی نهایی» (Marginal utility) و بالاخره راه حل‌های ممنتقدین به «انقلاب مدیریت» تا «هم‌گرایی ساخت تکنولوژیک» (Technostructure convergence) ارائه می‌شوند. زیرعنوان‌های این فصل به قرار زیراند:

۳-۱- پاسخ‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک

3-1- The Answers of classical Political Economy.

۳-۲- «فایده‌ی نهایی» و اقتصاد نئوکلاسیک

3-2- "Marginal utility" and Neo-classical Economies

۳-۳- از «انقلاب مدیریت» تا تصور «همگرایی ساختار تکنیکی»

3-3- From "Manegerial Revolution to Postulating Techno structure convergence.

فصل چهارم: تحت عنوان: علیت، زمان و اشکال میانجی‌گر

Causality, Time and forms of Mediatim

به بحث فلسفی گسترده و عمیقی درباره علیت نظام سرمایه، بُعد زمانی آن، گذرا بودن آن از نظر تاریخی و دلایل بنیانی این پیش‌بینی می‌پردازد. در این فصل ارزیابی مفصلی از دور باطل میانجی‌های درجه دوم سرمایه (و نقد مداحانی چون فن‌هایک) و بالاخره تحلیلی از حدود و

مرزهای نسبی و نهایی نظام سرمایه بعنوان نظامی منحصر بفرد در تاریخ بشر دیده می شود. زیر عنوان های این فصل به قرار زیرند:

۴-۱- علیت و زمان در شرایط خود علیتی (Causa-sui) سرمایه

4-1- causality and time under capitals causa sui

۴-۲- دور باطل میانجی های درجه دوم سرمایه

4-2- The vicious cycle of capitals second order Mediation

۴-۳- ابدی ساختن پدیده ای که از نظر تاریخی مشروط و گذرا است: فریب فاجعه آمیز مداحی فن هایک از نظام سرمایه.

4-3- Eternalization of the Historically contingent: The fatal conceit of Hayek's Capital-apologentics

۴-۴- حدود و مرزهای تولیدی مناسبات سرمایه

4-4- Productive Limits of The capital Relation

۴-۵- مفصل بندی از خود بیگانه ی میانجی های اولیه ی باز تولید اجتماعی و آلترناتیو مثبت

آن

4-5- Alienated Articulation of Primary Social Reproductive Mediation and the Positive Alternative

فصل پنجم: تحت عنوان فعال سازی مرزهای نهایی سرمایه

The Activation of capitals Absolute limits

چهار موضوع پر اهمیت زیر را مورد بحث قرار می دهد:

الف - تضاد حل ناشدنی میان سرمایه های فراملیتی و جهانی از یک سو و دولت های ملی از سوی دیگر، به رغم تمام کوشش های تسهیل کننده ای که نمایندگان سرمایه در دولت های اخیر در راه «جهانی شدن» سرمایه زیر هژمونی تعداد انگشت شماری «بازیگر جهانی» انجام می دهند.

ب - اثر فاجعه آمیز فعالیت های تولیدی سرمایه ی پیشرفته بر محیط زیست و گرایش آن به تخریب کامل بنیانی ترین شرایط بازتولید سوخت و ساز اجتماعی.

ج - ناتوانی کامل نظام سرمایه - و انواع مابعد سرمایه داری آن - به هم آوردی با چالش رهایی زنان، برابری بنیانی آنان با مردان و در نتیجه اثبات تهنی بودن روش های سنتی برخورد با مسأله ی نابرابری از طریق دادن امتیازات بی محتوای رسمی - قانونی زیر عناوین ریاکارانه ی «فرصت های برابر» و بالاخره

د - سرطان علاج ناپذیر بیکاری مزمن و نابود کننده ی بافت اجتماعی، حتا در پیشرفته ترین

کشورهای سرمایه داری که تئوری‌های پذیرفته شده از سوی لیبرال‌ها، محافظه کاران و سندیکاهای کارگری در دوران پس از جنگ دوم جهانی مبنی بر تحقق «دست یابی به اشتغال کامل در جوامع آزاد» را تبدیل به یک طبل توخالی می‌کند.

زیر عنوان‌های فصل پنجم از این قرارند:

۱-۵- سرمایه‌ی فراملیتی و دولت‌های ملی

5-1- Transnational capital & National states

۲-۵- نابودی شرایط باز تولید سوخت و ساز اجتماعی

5-2 The Destruction of the conditions of social Metabolic reproduction

۳-۵- رهایی زنان: چالش برابری واقعی

5-3- Womens Liberation: The challenge of substantive equality

۴-۵- بیکاری مزمن: معنای واقعی «انفجار جمعیت»

5-4- chronic unemployment: The real meaning of population explosion.

بخش دوم کتاب (فصل ششم تا سیزدهم) نظرش معطوف به بحث در باره‌ی «میراث تاریخی نقد سوسیالیستی» (Historical Legacy of Socialist critique) است.

شیوه‌ی پیش برد بحث در این بخش، بیان ساده‌ی تاریخی میراث تئوریک سوسیالیستی نیست، چرا که مشکلات سختی که سوسیالیست‌ها امروزه با آن روبرو هستند، ناشی از عوامل تئوریک و سیاسی عام نیستند، بلکه برخاسته از تجربه‌ی تاریخی دردناک فروپاشی فاجعه آمیز تجربه‌ی ای هستند که کوشش داشت جاپایی برای یک نظم مابعد سرمایه داری در دنیای قرن بیستم پیدا کند و تمام آنانی که طرفدار برقراری آلترناتیو سوسیالیستی دوام پذیری در برابر نظام سرمایه بودند، می‌بایست همیشه مواضع متفاوت و گاه متضاد خود را در رابطه با آن محک می‌زدند. از این لحاظ اکنون بدون در نظر گرفتن پیش زمینه‌ی تحولات اجتماعی-اقتصادی واقعی فروپاشی دراماتیک شوروی و ارزیابی مجدد و نقادانه‌ی تاریخی مربوط به آن، صحبت از چشم انداز آینده‌ی سوسیالیستی امکان پذیر نیست. از این روست که نقطه‌ی آغاز بحث در این زمینه باید از آنجا باشد که چرا آغاز انقلاب اکتبر و ادامه‌ی بقاء آن به مدتی کوتاه، نقطه‌ی عطفی در تاریخ برای جنبش سوسیالیستی بنیان گذاری شده از سوی مارکس و انگلس بود. از سوی دیگر اما، اقدامات عملی برای حفظ انقلابی که از هر سو زیر محاصره‌ی نظام سرمایه قرار گرفته بود، لاجرم موجب تغییراتی تئوریک در چشم اندازهای پیش بینی شده‌ی اولیه در گذار به سوسیالیسم گردید

و هنوز قدم‌های اولیه در راه پیش برد امر سوسیالیسم، در کشوری زیر محاصره، تحت سخت‌ترین فشارها و تضيیقات و در نتیجه گرفتار در چنگال وضع اضطراری، برداشته نشده بود که این کشور به عنوان یک الگوی سوسیالیستی که آماده‌ی ورود به آخرین مراحل کمونیسم است، معرفی و پذیرفته شد.

جناح رادیکال جنبش سوسیالیستی کوشش کرد خود را با این وضع تطبیق داده و به توجیه آن بپردازد.

در فصل‌های ششم تا دهم، زیر عنوان چالش میانجی‌های مادی و نهادی مدار انقلاب روسیه
*The challenge of Material & institutional Mediation's in the orbit
 of Russian Revolution*

به تحلیل لوکاج در کتاب معروفش زیر عنوان تاریخ و آگاهی طبقاتی پرداخته شده و نظرات او مورد نقد قرار می‌گیرند. به نظر مزاروش: «این کتاب کاری تئوریک در واکنش به انقلاب اکتبر است که بر پایه‌ی آن چشم اندازهایی آرمانی برای کل جنبش سوسیالیستی پیش بینی می‌کند. مقالات مطرح شده در این کتاب که نتیجه‌ی تجربه‌ی شخصی لوکاج، شرکت او در حوادث انقلابی ۱۹۱۸-۱۹ مجارستان و فعالیت او به عنوان وزیر آموزش و فرهنگ آن کشور است، مجموعه‌ای برای تئوریزه کردن انقلاب اکتبر است. کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی (منتشره در سال ۱۹۲۳) در عین حال تمسیم فلسفی و چشمگیر دست آوردهای تاریخی انقلاب اکتبر، اشکالات و تضيیقات عظیم موجود بر سرراه انقلابی را که در «ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیر» نظام انجام شده، به صورت دست‌مایه‌هایی پر ارزش نشان می‌دهد. دلیل برجسته شدن این کتاب و نفوذ افسانه‌ای آن نیز همین بود. دلیل دیگر آن بود که در گرماگرم بحران ناشی از اشتعال ناآرامی جنگ اول جهانی و وضع انفجارآمیز اجتماعی پس از آن، کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی، کوشش داشت پلی میان تصور هگلی از نظام جهانی سرمایه و بینش سوسیالیستی مارکس، برای تمام روشنفکرانی بزند که حاضر به پذیرش وجود خود بحران بوده اما ناتوان از واکنشی مثبت در برابر آن از دید مارکسیستی بودند». در فصول ششم تا دهم، کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی، در چارچوب تحولات تئوریک بعدی در دیدگاه لوکاج گذاشته می‌شود. این تحولات فکری و نظری در لوکاج، آشکار می‌سازد که تنگناهای تحمیل شده در اثر واقعیت تیره و تاریک سوسیالیسم واقعاً موجود است، می‌بایست میانجی‌های مادی و نهادی ایدئال سوسیالیستی را از افق دید فیلسوف مجارستانی ناپدید گرداند و این پیش‌بینی‌ها را حتماً به همان اندازه‌ی محدودی که در تاریخ و آگاهی طبقاتی دیده می‌شدند، از میان برد. ریشه‌های فکری مواضع نهایی لوکاج که کوشش داشت آلترناتیو به غایت لازمی در برابر نظام موجود از طریق توسل مستقیم و شرافتمندانه، اما

انتزاعی به آگاهی معنوی فرد به وجود آورد، بر می گردند به اثر برجسته‌ی او یعنی تاریخ و آگاهی طبقاتی. شیوه‌ای که بسیاری روشن فکران سرخورده، روشنفکرانی که دیروز طرفدار لوکاج بودند، امروزه سخت در برابر ایده‌ی سوسیالیسم موضع گیری می کنند - از پیروان سنت «تئوری نقد» مکتب فرانکفورت گرفته تا اعضاء پیشین احزاب کمونیست اروپایی - نشان می دهد که نیاز به گذاشتن انتظارات سوسیالیستی بر بنیان‌هایی مستحکم تر هست.

* * *

قسمت دوم از بخش دو کتاب (فصل ۱۱ تا ۱۳) مربوط به مسائل گسست ریشه‌ای از نظام موجود و دوران گذار از دیدگاه مارکس است که با دنبال کردن چالش نهفته در مسیر فکری نوع لوکاج، مشکلات عمده‌ای را مورد توجه قرار می دهد که در کوشش برای تنظیم یک تئوری گذار با آن روبرو هستیم. برای این کار، مزاروش به سر منشاء جنبش سوسیالیستی برمی گردد و بینش خود مارکس در این زمینه را در پرتو تحولات تاریخی پس از او با تفصیل بیشتری می شکافد. در این فصول، واکنش واقعی بورژوازی در برابر ظهور جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر و توانایی این نظام به وفق دادن خود با شرایط در حال تغییر و جدید تحلیل می شوند. مسأله‌ی دولت از این لحاظ نقش عمده‌ای بازی می کند چرا که جابجایی‌های ممکن اما موقت تضادهای درونی نظام سرمایه (که به غلط به عنوان راه حل‌هایی نهایی در نظر گرفته می شوند) پایه پای تغییری بنیادین از نظام «بازار آزاد» (Laissez faire) به تکیه‌ی هرچه بیشتر به دخالت مستقیم دولت در امور اقتصادی پیش می رود؛ و این همه به رغم تمام سروصداها و تبلیغات در باره‌ی افسانه‌ی «بازار آزاد» و ادعاهای دروغین «آزادی از دخالت دولت در امور» و محاسن فردگرایی نامحدود صورت می گیرند.

مشکلات گزیر ناپذیر تئوریک مارکس - که به صورت ناهمخوانی در بُعد زمانی پیش بینی شده از سوی او، در شرایط فقدان میانجی‌های نهادی ضروری میان نظام سرمایه‌ی مردود و آلترناتیو پیشنهادی خود را نشان می دهند - در پرتو دگرگونی‌های تاریخی پس از او توضیح داده می شوند. این توضیحات هم با عطف توجه بر مسیری است که جنبش طبقه‌ی کارگر، به عنوان جنبشی توده‌ای به خود گرفت (جنبشی که در مورد سوسیال - دموکراسی آلمان و در هیأت «برنامه‌ی گوتا» مورد انتقاد مارکس قرار گرفت) و هم از جهت امکانات گسترشی و دینامیکی است که برای سرمایه در اثر ورود به مرحله‌ی امپریالیستی باز شد؛ امکاناتی که نشان می داد «صعود جهانی» سرمایه هنوز به پایان خود نرسیده است.

عناوین و زیر عنوان های فصل ششم تا سیزدهم چنین است:
فصل ششم: تراژدی لوکاخ و مسأله ی آلترناتیوها

6- The Tragedy of Lukacs and the question of Alternatives

۶-۱- زمان شتاب یافته و پیش گویی دیر هنگام

6-1- Accelerating time and Belated prophecy

۶-۲- در جستجوی فردیت خود مختار

6-2- Search for Autonomous selfhood

۶-۳- معضل روح و صورت تا بینش یک فعال سیاسی از تاریخ و آگاهی طبقاتی

6-3- From the dilemma of Soul and Form to the activist Vision of History and class consciousness

۶-۴- ادامه ی مطرح شدن مجدد آلترناتیوها

6-4- The continued Reassertion of alternatives

فصل هفتم: از افق های بسته ی «روح جهانی» هگل تا پیش فرض ضرورت رهایی

سوسیالیستی

7- From the closed Horizon of Hegel's "world spirit" to Predicating the Imperative of socialist emancipation

۷-۱- مفاهیم فردگرایانه ی دانش و رفتار متقابل اجتماعی

7-1- Individualistic conceptions of knowledge and social interaction

۷-۲- مشکل «تمامیت بخشیدن» در تاریخ و آگاهی طبقاتی

7-2- The problem of "Totalization" in "History and class consciousness"

۷-۳- «بحران ایدئولوژی» و حل اراده گرایانه ی آن

7-3- "Ideological crisis" and Its voluntaristic Resolution

۷-۴- نقش فرضیه ی روش شناسی لوکاخ

7-4- The Function of Lukacs's Methodological Postulate

۷-۵- واقع انگاری آگاهی طبقاتی انتسابی

7-5- The Hypostatization of Imputed class consciousness

فصل هشتم: حدود و مرزهای هگلی تر از هگل شدن

8- The limits of "out - Hegeling, Hegel"

۸-۱- نقد خردگرایی وِبری

8-1- A critique of Weberian Rationality

۸-۲- بهشت گمشده‌ی «مارکسیسم غربی»

8-2- Paradise lost of "western Marxism"

۸-۳- «یکسانی سوژه و اَبژه» در لوکاچ

8-3- Lukacs's "Identical subject-object"

فصل نهم: تئوری و جایگاه نهادی آن

9- Theory and its institutional setting

۹-۱- وعده‌ی عینیت بخشیدن به تاریخ

9-1- The promise of Historical concretization

۹-۲- ارزیابی تغییر یابنده از شوراهای کارگری

9-2- changing evaluation of the workers councils

۹-۳- مقوله‌ی میانجی‌گری از دید لوکاچ

9-3- Lukacs's category of Mediation

فصل دهم: سیاست و اخلاق: از تاریخ و آگاهی طبقاتی تا حال و آینده‌ی دموکراتیک‌سازی و

برگشت به اصول اخلاق نانوشته

10- Politics and Morality: From History and class consciousness to The Present and Future of Democratization and Back to the unwritten Ethics

۱۰-۱- توسل به دخالت مستقیم آگاهی‌رهای بخش

10-1- Appeal to the Direct Intervention of Emancipatory consciousness

۱۰-۲- «مبارزه‌ی چریکی هنر و علم» و ایده‌ی رهبری روشن‌فکران «از بیرون»

10-2- The "Guerrilla struggle of art and science" and the Idea of Intellectual Leadership "from without"

۱۰-۳- در ستایش «افکار عمومی نهانی»

10-3- In praise of "subterranean public opinion"

۱۰-۴- میانجی‌های درجه‌ی دوم سرمایه و دفاع از اخلاق به مثابه‌ی میانجی

10-4- capitals second order mediations and the Advocacy

of Ethics as Mediation

۱۰-۵- محدوده‌ی سیاسی مفاهیم اخلاقی

10-5- The political Boundary of Ethical conceptions

۱۰-۶- محدودیت‌های آخرین وصیت‌نامه‌ی سیاسی لوکاج

10-6- The limits of Lukacs's political Testament

فصل یازدهم: پروژه‌ی ناتمام مارکس

11- Marx,s unfinished project

۱۱-۱- از دنیای کالاها تا «شکل تاریخی نوین»

11-1- From the world of commodities to the New Historic Form

۱۱-۲- زمینه‌های تاریخیِ تئوریِ مارکس

11-2- Historical setting of Marx's Theory

۱۱-۳- نقد مارکس از برداشت‌های لیبرالی

11-3- The Marxian critique of Liberal conceptions

۱۱-۴- تکیه کردن بر فاعل (انسان) نفی شده

11-4- Dependency on the negated subject

۱۱-۵- ریشه‌های تاریخی تکنولوژی و دیالکتیک تاریخی / فراتاریخی.

11-5- The social Embeddedness of Technology and Dialectic of the Historical / Transhistorical

۱۱-۶- تئوری سوسیالیستی و فعالیت سیاسی - حزبی

11-6- Socialist Theory and Party-political practice

۱۱-۷- تحولات جدید سرمایه و شکل بندی‌های دولتی آن

11-7- New Developments of capital and its state formations

۱۱-۸- بحران در چشم انداز آینده؟

11-8- A crisis in prespective?

فصل دوازدهم: «نیرنگ تاریخ» به شکل معکوس آن

12- The "cuning of History" in reverse gear

۱۲-۱- «حیله‌گری خرد» و «حیله‌گری تاریخ»

12 -1- "list der Vernunf" and the "cunning of Histry"

۱۲-۲- تجدید بنای چشم انداز سوسیالیستی

12-2- The Reconstitution of sosialist perspective

۱۲-۳- ظهور خرد گرایی نوین سرمایه

12-3- The Emergence of capital's New Rationality

۱۲-۴- تضادهای یک عصر گذار

12-4- Contradictions of an age of Transition

فصل سیزدهم : دولت چگونه می تواند زوال یابد ؟

13- How could the state wither away?

۱۳-۱- محدوده ی عمل سیاسی

13-1- The limits of political action

۱۳-۲- اصول عمده ی تئوری سیاسی مارکس

13-2- Main Tenents of Marx's political Theory

۱۳-۳- انقلاب اجتماعی و اراده گرایی سیاسی

13-3- Social Revolution and political voluntarism

۱۳-۴- نقد فلسفه ی سیاسی هگل

13-4- critique of Hegel's political philosophy

۱۳-۵- جابجا کردن تضادهای سرمایه

13-5- The Displacement of capital contradictions

۱۳-۶- ابهامات زمانی و میانجی های گمشده

13-6- Temporal Ambiguities and Missing Medications

* * *

در بخش سوم کتاب ، زیر عنوان بحران ساختاری نظام سرمایه، به قول نویسنده : « بحث با این واقعیت اسف انگیز آغاز می شود که هر سه شکل تحول صورت گرفته در قرن بیستم، یعنی توسعه و انباشت نوع سرمایه داری انحصاری، « برنامه ی مدرنیزه کردن جهان سوم » و « اقتصاد با برنامه ی نوع شوروی » در برآوردن وعده هایی که داده بودند با شکستی فاحش روبرو شده است. پنجاه سال برنامه ی « مدرنیزه کردن » ، « جهان سوم » را به وضعی بدتر از هر زمان دیگر در تاریخ این کشورها کشانده؛ نظام شوروی دچار حیرت انگیزترین فروپاشی شد، بی این که پس از پیوستن اش به باشگاه « سرمایه داری پیشرفته »، کوچک ترین چشم اندازی از ثبات در آن دیده شود، چرا که بازگشت به « عقب مانده ترین » شکل سرمایه داری وابسته، نظام در حال تلاشی آن را

با مشکلاتی هولناک روبرو کرده است. تعداد انگشت شمار کشورهای «سرمایه داری پیشرفته»، نیز دستخوش رکودهایی با فواصل هرچه کوتاه تر اند. افزون بر آن در بعضی از این کشورها (از جمله بریتانیا و به ویژه ایالات متحده که از جهت بقای کل نظام سرمایه، جنبه‌ی حیاتی دارد) چنین رکودهایی مرتبط با یک گودال سیاه واقعی به شکل وام‌های عظیم و حل ناشدنی است که در قاموس حامیان نظام حاکم «بختک وام‌ها» (Debt overhang) نام گرفته.

از آنجا که غلبه‌ی کنونی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌ی غرب بر جهان، غلبه‌ای توان‌گام [برای دیگر کشورهای جهان] است، حدود و مرزهای سرشتی بیرون کشیدن ارزش اضافی، طبق قوانین اقتصادی رایج در چنین نظامی، از جهت تحولات آینده‌ی نظام جهانی، اهمیتی سرنوشت ساز پیدا می‌کند. کاهش میزان بهره‌گیری از کالا [همراه با بر باد دادن‌های خارج از تصور منابع طبیعی و انسانی اش]، به عنوان راه دررفت از تضادهای تشدید یابنده‌ی کشورهای «پیشرفته» ی سرمایه‌داری، دوام‌پذیری محدود و عدم کارآیی نهایی خود را برای درمان این تضادها، به رغم بسیج تمام منابع عظیم دولتی این کشورها، در خدمت مجتمع نظامی - صنعتی، نشان داده است. زیرا چنین ترفندهایی، گرایش به فعال‌سازی یکی از آن محدودیت‌های ساختاری نظام را دارد که فرارفتن از آن ناممکن است و آن هم عبارت از: نابودی و تخریب منابع غیرقابل برگشت و بازسازی ناپذیر کره‌ی خاک، در جستجوی حداکثر سود برای سرمایه است. علاوه بر آن، این شیوه‌ی سازماندهی کاهش میزان بهره‌گیری [از کالاها] حتا همین امروز (و به رغم هیاهوی بسیار در باره‌ی «نظم نوین جهانی») همراه با یاری گرفتن از مجتمع نظامی - صنعتی، به کمک دولت بازهم بر باد دادن‌های خود را در مقیاسی کمرشکن، تحت عنوان «آمادگی نظامی» علیه دشمنی خیالی و باور نکردنی ادامه می‌دهد. مجموع این رویدادها یک واقعیت را آشکار می‌سازند و آن این که دلیل واقعی تمام این اقدامات، در درجه‌ی اول، دلیلی اقتصادی است و نه نظامی. تحت شرایط تاریخی جدید، بحران‌ها نیز به شکلی کاملاً متفاوت بروز می‌کنند. در دوران صعود سرمایه در سطح جهانی، بحران‌ها به قول مارکس، به شکل «توفان‌های بزرگ» ظاهر می‌شد که دوره‌ای طولانی از گسترش به دنبال داشت. الگوی جدید این بحران‌ها، پس از پایان گرفتن دوران صعود تاریخی سرمایه، عبارت از تکرار هرچه بیشتر دوره‌های افت و گرایش به تبدیل آنها به یک رکود پیوسته (Depressed continuum) است. حال با توجه به خصالت به هم پیوسته‌ی نظام در خود محصور سرمایه‌ی جهانی - که بحث در باره‌ی «جامعه‌ی باز» را اگر نه به صورت ادعایی کثیف و هرزه، که دست کم، گفته‌ای مضحک در می‌آورد - چالش بزرگ پیش روی ما، چالشی که بدون آن نمی‌توان بر بحران توسعه فائق آمد، عبارت از آن است که: چگونه می‌توان دور باطل «دنیای بزرگ» و به طور متقابل فلج کننده‌ی این نظام و یاخته‌های تشکیل دهنده‌ی آن را در هم

شکست.»

فصل ۱۷ تا ۲۰ کتاب، به پارامترهای ساختاری سرمایه در پرتو دگرگونی‌های تاریخی قرن بیستم پرداخته و آنها را با خصوصیات تعیین کننده‌ی بدیل سوسیالیستی مقایسه می‌کند. در این فصول دلایل شکست فاجعه انگیز نظام نوع شوروی و کوشش‌هایی که در راه اصلاح آن، از جمله به اصطلاح «پرستروئیکا»ی گریباچف که بدون حضور مردم (و در واقع علیه منافع آنان) انجام شد، مورد بررسی قرار می‌گیرند. علت اصلی شکست نظام‌هایی از نوع شوروی، ادامه‌ی حاکمیت سرمایه زیر شرایط سیاسی کاملاً متفاوتی تشخیص داده می‌شود.

تحولات مابعد انقلابی استقرار یافته در زمان استالین، در رابطه با ساختارهای اجتماعی-اقتصادی به ارث رسیده از نظام پیشین، از خط‌مشی با کم‌ترین هتاک (The Line of least resistance) پیروی می‌کردند و در نتیجه در چار دیوار نظام سرمایه محصور ماندند. آنان به استثمار و سرکوب کارگران و زحمت کشان، تحت بدترین نوع تقسیم کار سلسله‌هراتبی، به منظور بیرون کشیدن حداکثر ممکن کار اضافی از طریق اعمال زور و اجبار سیاسی ادامه دادند. بدیل مثبت و مفیدی که در برابر این تجربه‌ی تاریخی تراژیک - و نه تنها آن بلکه در برابر توهم به حل مسائل ساختاری و خیم جوامع مابعد انقلابی از طریق توسل به بازار نوع سرمایه داری - ارائه می‌گردد عبارت است از:

«تنظیم فرآیند کار و تولید توسط تولید کنندگان همبسته، با تأکید بر کیفیت اهداف تولیدی و مصرف، به جای اهداف مقرر شده از بالا و از پیش تعیین شده، آن هم به طور کمی و مکانیکی و تحمیل شده از طریق اجبار سیاسی یا اقتصادی؛ برقراری حساب رسی سوسیالیستی و برنامه ریزی اصیل از پایین، به جای برنامه ریزی دروغین تحمیل شده به جامعه از بالا و به جای برنامه‌هایی که به دلیل خصلت درونی علاج ناپذیر خصمانه‌شان، لاجرم تحقق ناپذیرند؛ ایجاد روابط متقابل میان اعضاء جامعه بر بنیان تبادل با برنامه کار و فعالیت اعضاء جامعه باهم، به جای فرماندهی سیاسی خودسرانه و تخصیص نیروی کار و کالاها در نظام سرمایه‌ی پسا سرمایه داری نوع شوروی از یک سو و تبادل کالایی بتواره پرست نوع سرمایه داری از دیگر سو؛ انگیزش ابتکارات و استعدادهای فردی تولید کنندگان از طریق برقراری نظامی خودسالار با انگیزه‌های مادی و معنوی، به جای اعمال حاکمیت از طریق هنجارهای بی رحمانه‌ی تحمیل شده‌ی استخائفی و یا استبداد بازار؛ هدفمند ساختن و در واقع ممکن ساختن قبول داوطلبانه‌ی مسئولیت از سوی اعضاء جامعه از طریق بهره‌مندی آنان از قدرت تصمیم‌گیری خویش، به جای بی‌مسئولیتی نهادی شده که انواع نظام‌های سرمایه، لکه‌ی آن را به تن داشته‌اند و توسط آن کارشان به تباهی می‌گشت. این هاست آن اصول عمده و عملی بدیل سوسیالیستی پیشنهادی. نیاز به اقدام در این راه و پیاده کردن آنها،

نه برخاسته از ملاحظات تئوریک، که ناشی از عمق گیری بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه است.»

لازم به یادآوری است که زبان مزاروش، زبانی فلسفی، پیچیده و گاه مشکل است. برگرداندن چنین زبانی به فارسی به طریق اولی با مشکلات فراوانی روبروست. کوشش من آن بوده که تا حد ممکن هم اصالت نوشته حفظ شود و هم مطلب قابل فهم باشد. تأکید اما، بی تردید بر حفظ اصالت نوشته بود، و از این رو جملات گاه طولانی و پیچیده به نظر می‌رسند. در پایان وظیفه‌ی خود می‌دانم اشاره کنم که انتشار این کتاب بدون تشویق، تلاش و کار شبانه روزی و خستگی ناپذیر چند ماهه‌ی دوستان «انتشارات سنبله» برای ماشین کردن متن، تصحیح، صفحه‌آرایی و ده‌ها کار فنی دقیق، وقت گیر و حوصله بر دیگر، امکان پذیر نبود. زحمات بی‌شائبه و انسانی دوست عزیز نصرت تیمورزاده (مدیر انتشارات سنبله) که با گذشت هرچه تمام‌تر و با تحمل ضررهای مالی فراوان - آن هم در شرایط سخت زندگی - اقدام به چاپ و پخش کتاب کرد، بی‌تردید نقش اساسی در ممکن ساختن این کار فرهنگی - سیاسی داشت.

رضا مرزبان دوست پراج که با شور و شوقی کم نظیر داوطلب ویراستاری متن شد، نه تنها مقادیر فراوانی شیوه‌ی نوشتن فارسی را به من یاد داد، بلکه وسیله‌ی تشویق من به ادامه‌ی کار گردید. زحمات بی‌دریغ ایشان بی‌تردید کمک بزرگی به روانی و درستی متن برگردان شده، کرد.

قدردانی از این انسان‌های خوب، امروز در شرایط به غایت سختی که نیروهای پیشرو و طرفداران اکثریت بشریت پایمال شده در آن به سر می‌برند، اهمیتی بیش از پیش پیدا می‌کند.

مرتضی محیط

۲۰ / ژوئن / ۱۹۹۷

خوشحالم که ایستوان مزاروش نویسنده‌ی ارجمند کتاب با وجود کار سنگین روزانه و داشتن برنامه مسافرت به چند شهر انگلیس و ایتالیا برای تدریس و ایراد سخنرانی تقاضای مرا برای نوشتن پیشگفتاری بر ترجمه فارسی کتاب با خوشروئی و افتادگی همیشگی خود پذیرفت. من از سوی خود و خوانندگان کتاب از این شور و علاقه‌ی او به گسترش فرهنگ انسانی و دلبستگی عمیق او به آینده بشریت - و از جمله مردم مبارز ایران - سپاسگزاری می‌کنم.

مرتضی محیط - نیویورک

۳ / ژوئیه / ۱۹۹۷

پیشگفتار مزاروش بر چاپ فارسی

ما در عصری زندگی می‌کنیم که دستخوش بحران تاریخی بی سابقه‌ای است. وخامت بحران کنونی را با این واقعیت می‌توان سنجید که آنچه با آن مواجهیم نه یک بحران ادواری (cyclic) کم و بیش گسترده‌ی سرمایه‌داری از نوع گذشته، که بحران ساختاری هرچه عمق یابنده تر خود نظام سرمایه است. بحرانی با این ویژگی، که برای نخستین بار در تاریخ روی می‌دهد، و تمامی بشریت را در بر می‌گیرد، اگر قرار بر ادامه‌ی بقای نوع بشر باشد، تغییراتی کاملاً بنیانی در شیوه‌ی کنترل سوخت و ساز اجتماعی را می‌طلبد.

اجزا و عناصر تشکیل دهنده‌ی نظام سرمایه (مانند سرمایه‌ی پولی و تجاری و نیز کالا تولیدی، به شکل پراکنده و ابتدایی آن) از هزاران سال پیش در تاریخ وجود داشته اند. این عناصر اما در عرض این هزاره‌ها، به صورت بخش‌های تابع نظام کنترل سوخت و ساز اجتماعی ویژه و از نظر تاریخی غالب هر عصر، از جمله شیوه‌ی تولید و توزیع برده‌داری و فئودالی، باقی ماندند. تنها در چند قرن اخیر، زیر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نوع بورژوازی است که سرمایه توانسته است حاکمیت خود را با موفقیت به مثابه‌ی «نظامی ارگانیک» و فراگیر اعمال کند. به قول مارکس:

«باید به خاطر داشت که نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی جدید از خلأ سر بر نمی آورند، از آسمان نازل نمی شوند و از رجم ایده‌ی خود نهشت (self-positing Idea) نیز زاده نمی شوند؛ بلکه از درون تکامل شیوه‌های تولیدی موجود و روابط مالکیت سنتی به ارث رسیده از پیش سرچشمه می گیرند و به عنوان آنتی تز آنها پدیدار می شوند. گو اینکه در نظام کمال یافته‌ی بورژوازی، هر رابطه‌ی اقتصادی پیش شرط رابطه‌ی دیگر به شکل اقتصادی بورژوازی آن است و بنابراین هر چیز ایجاد شده، خود نیز پیش شرطی [برای تکامل بعدی] است، چنین چیزی اما، در مورد هر نظام ارگانیک (اندامواره‌ای) صدق می کند. خود این نظام ارگانیک به مثابه‌ی یک تمامیت، پیش شرط‌های خود را دارد و تکامل آن به صورت تمامیتی فراگیر، به طور دقیق منوط است به تابع ساختن تمام عناصر [موجود در جامعه] نسبت به خود و یا ایجاد نهادها (ارگان‌ها) بی از این عناصر که هنوز فاقد آنهاست. چنین است که [نظام سرمایه] از نظر تاریخی تبدیل به یک تمامیت (Totality) می گردد.» (۱)

سرمایه، به مثابه‌ی نظامی ارگانیک و به تمام فراگیر، با این شیوه و با رها ساختن اجزای ارگانیک کهن خود از قید و بند نظام‌های ارگانیک پیشین و با در هم کوبیدن موانعی که جلوی تکامل برخی اجزای متشکله‌ی نوین و حیاتی. (۲) آن را می گرفتند، توانست حاکمیت خود را در سه قرن اخیر به عنوان [نظام] کالا تولیدی عمومی و همگانی به منصفی ظهور رساند. سرمایه، با تقلیل انسان و خوار کردن او به درجه‌ی [بخشی از] «هزینه‌ی تولید» و به مثابه‌ی «نیروی کار لازم» قادر است حتی با کار زنده به عنوان چیزی در حد یک «کالای قابل عرضه به بازار»، همچون هر کالای دیگر رفتار کند و او را دستخوش احکام انسانیت زدای اجبار اقتصادی سازد.

سمت گیری آشکال پیشین تبادل تولیدی، چه میان خود انسان‌ها و چه میان انسان و طبیعت، به طور کلی در جهت تولید برای مصرف و خصلت تعیین کننده‌ی درونی شان، تا حد زیادی خود کفایی بود. ویژگی‌های بالا، آنها را در برابر ضوابط و اصول بازتولید کاملاً متفاوت سرمایه که از پیش در درون این شیوه‌های تولید کهن عمل می کرد - گرچه در مقیاسی بسیار ناچیز - بسیار ضربه پذیر می ساخت. زیرا هیچ‌یک از اجزای تشکیل دهنده‌ی نظام پویا و ارگانیک در حال انکشاف سرمایه، نه هیچگاه نیاز به محدود ساختن خود به قیود ساختاری خود کفایی داشت و نه به راستی قادر به مقید ساختن خود به این قیود بود. سرمایه به مثابه‌ی یک نظام کنترل سوخت و ساز اجتماعی، با روی گرداندن از هرگونه توجه به نیازهای انسانی مربوط به «ارزش‌های استفاده» (use Value) یعنی ارزش‌هایی که از نظر کمی غیر قابل سنجش اند، و با تحمیل الزامات بتواره پرستانه‌ی ارزش مبادله‌ای نه تنها از نظر کمی در خور سنجش، بلکه به طور نامحدود گسترش یافته - به عنوان پیش شرط مطلق مشروعیت بخشیدن به آنها به مثابه‌ی اهداف تولیدی خود - توانست

بر نظام‌های پیش از خود پیروز شود و پدیدار گردد.

شکل از نظر تاریخی ویژه‌ی نظام سرمایه، یعنی نوع سرمایه‌داری بورژوازی، به این سان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. این نظام می‌بایست چیرگی کامل بیرون کشیدن کار اضافی به شیوه‌ی اقتصادی را، آن هم به شکل ارزش اضافی بدقت قابل سنجش - در مقایسه با شیوه‌ی پیش سرمایه‌داری و مابعد سرمایه‌داری نوع شوروی که هر دو در درجه اول آشکالی از بیرون کشیدن کار اضافی به شیوه‌ی سیاسی اند - را به صورت پویاترین راه تحقق ضرورت گسترش نظام پیروزمند آن دوران برگزیند. افزون بر آن، به برکت خصلت دایره وار و منحرف نظام ارگانیک تکامل یافته‌ی سرمایه - که در آن «هر رابطه‌ی اقتصادی پیش فرضی رابطه‌ی دیگر در شکل اقتصاد بورژوازی نیست» و «هر چیز ایجاد شده، خود یک پیش فرض نیز هست» - جهان سرمایه توانست مدعی آن شود که همچون «قفسی آهنین» و زنگار ناپذیر است که گریز از آن، نه ممکن و نه تصور پذیر است. ضرورت مطلق برآورده ساختن موفقیت آمیز نیازهای نامحدود گسترشی سرمایه اما - که راز سر به مهر پیشرفت مقاومت ناپذیرش نیز هست - محدودیت‌های تاریخی برطرف ناشدنی‌ای نیز به همراه خود آورده است. این محدودیت‌ها نه تنها برای شکل از نظر تاریخی و اجتماعی مشخص سرمایه‌داری نوع بورژوازی، بلکه در مجموع برای دوام پذیری نظام سرمایه به طور عام به وجود آمده‌اند. زیرا این نظام کنترل سوخت و ساز اجتماعی، یا می‌بایست در تحمیل منطق گسترش بی رحم و در نهایت غیر عقلانی خود، به رغم آن که پی آمدهای نابود کننده اش چه باشند، پیروز می‌شد، و یا می‌بایست نوعی محدودیت عقلایی را که با درونی‌ترین احکام آن به مثابه‌ی یک نظام به طور نامحدود گسترش یابنده در تضاد مستقیم بود، می‌پذیرفت. قرن بیستم شاهد کوشش‌های پر شمار ناکام مانده‌ای بوده است که هدفشان فائق آمدن بر محدودیت‌های ذاتی سرمایه بود: از دخالت دولت در اقتصاد به شیوه‌ی کینزی گرفته تا نوع شوروی آن، همراه با شعله ور شدن جنگ‌های سیاسی و نظامی که حاصل این دخالت‌ها بود. با این همه آنچه تمام این تلاش‌ها توانستند انجام دهند، عبارت از «دورگه» کردن نظام سرمایه در مقایسه با شکل کلاسیک اقتصاد، با تمام پی آمدهای مشکل آفرین آن برای آینده بود، بی آن که بتواند راه حل ساختاری پایداری ارائه دهند.

مسأله از این لحاظ بسیار پر اهمیت است که نظام سرمایه در واقع امر - و به رغم تمام جشن‌های پیروزی که در سال‌های اخیر هم برای محاسن افسانه‌ای و ایدآل «جامعه‌ی بازار» و هم به مناسبت «پایان تاریخ» تحت هژمونی هرگز چالش ناپذیر اصول سرمایه‌داری لیبرال برپا شد، (بگذریم از استفاده‌های تبلیغاتی مجیزگویانه در باره‌ی مفهوم کاملاً ساختگی «سوسیالیسم بازار») - نمی‌تواند به عنوان یک نظام جهانی، به شکل سرمایه‌داری واقعی آن یعنی با چیرگی

کامل و جهان شمول قوانین اقتصادی، برای بیرون کشیدن و تصاحب کار اضافی بصورت ارزش اضافی، کامل گردد. سرمایه، در قرن بیستم، در واکنش به بحران‌های هرچه عمیق‌تر خود و به منظور فائق آمدن بر مشکلات خویش مجبور شد به «دورگه کردن» (Hybridization) اقتصاد - به شکل دخالت هر چه وسیع‌تر دولت در فرآیند بازتولید اجتماعی - اقتصادی - تن در دهد و این کار را با نادیده گرفتن خطرات دراز مدت راه‌های درمانی اتخاذ شده (که دو جنگ جهانی خانمان برانداز را به دنبال آورد) از جهت بقای کل نظام انجام دهد. مطابق معمول، کار برگرداندن عقربه تاریخ به عقب (حتا به دوران آدام اسمیت، آن هم به شکل مسخ شده اش) در میان مدافعان بی چون و چرای نظام، چشمگیر است. در این راستا، نمایندگان «راست افراطی» به خیال پردازی‌های خود در باره ی «برداشتن مرزهای میان کشورها» ادامه می‌دهند، در حالی که در واقع، عکس این گرایش آشکارا به چشم می‌خورد، چرا که این نظام قادر به تضمین گسترش سرمایه در مقیاس لازم، بدون کار بُرد «کمک‌های بیرونی» توسط دولت، آن هم در ابعادی هرچه وسیع‌تر و به اشکال مختلف نیست.

سرمایه داری ممکن است در شوروی سابق و اروپای شرقی غالب شده باشد، اما به رغم آن که جهان به طور مسلم زیر حاکمیت سرمایه است، نادرست خواهد بود اگر اوضاع کنونی جهان را به صورت حاکمیت موفقیت آمیز سرمایه داری، در همه جای آن ارزیابی کنیم. به طور مثال در چین، سرمایه داری با قدرت هرچه تمام در مناطق محدودی از کناره‌های شرقی آن کشور استقرار یافته است اما اکثریت عظیم جمعیت (یعنی بیش از یک میلیارد نفر) خارج از چارچوب این نظام باقی مانده اند. حتا در همین مناطق محدود چین نیز که اصول سرمایه داری بر آن غالب است، بیرون کشیدن کار اضافی از طریق اقتصادی نیاز به کمک همه جانبه ی فشار سیاسی دارد تا بهای نیروی کار را به طور غیر طبیعی پایین نگه دارد. به همین گونه هند - کشور دیگری با یک جمعیت عظیم - نیز تنها در بخشی زیر مدیریت موفقیت آمیز سوخت و ساز اجتماعی - اقتصادی شیوه ی سرمایه داری قرار دارد و تا به امروز اکثریت عظیم جمعیت آن را گرفتار مشکلات از نوع کاملاً متفاوتی باقی می‌گذارد. (۳) حتا در مورد شوروی سابق نیز (با وجود پایبندی کاملی بدنه ی سیاسی حاکم در آنجا به مسلط کردن سرمایه داری، دست کم در ۱۲ سال اخیر) صحبت از بازسازی موفقیت آمیز سرمایه داری کاملاً نادرست خواهد بود. افزون بر آن شکست برنامه ی «مدرنیزه کردن» «جهان سوم» مطابق نسخه ی ده‌ها ساله تبلیغ شده از سوی کشورهای «سرمایه داری پیشرفته» تأکیدی بر این واقعیت است که امکان راه یافتن اکثریت بزرگ مردم - نه تنها در آسیا که در آفریقا و آمریکای لاتین نیز - به بهشت موعود هزاره ی سرمایه داری لیبرال وجود ندارد. بنابراین نظام سرمایه به رغم تمام ادعاهای خودخواهانه و افسانه سازی‌های

طرفدارانش، تنها با پشت پا زدن به اصول دوران تکامل ترقی خواهانه‌ی خود و رها ساختن کامل پروژه‌ی سرمایه‌داری نوع لیبرال خواهد توانست وضع خویش را با فشارها و تنگناهای برخاسته از پایان دوره‌ی «صعود تاریخی» اش وفق دهد. به این دلیل است که هم اکنون بیش از هر زمان دیگر باید آشکار شده باشد که اقدام به دگرگونی سوسیالیستی، چنانچه بخواهد موفقیتی دیریا باشد، نمی‌تواند تنها سرمایه‌داری را آماج خود قرار دهد، بلکه باید خود نظام سرمایه را هدف گیری کند.

این نظام در تمام اشکال سرمایه‌داری و مابعد سرمایه‌داری خود، نظامی است با سمت و سوی گسترشی با انگیزه‌ی انباشت، (و باید هم چنین بماند) (۴). طبیعی است که با چنین دیدی، آنچه مد نظر است نه فرایندی طرح شده برای ارضای هرچه بیشتر نیاز انسان، به عکس برنامه آن گسترش سرمایه به عنوان هدفی در خود و در خدمت نظامی است که بدون تحمیل دائمی قدرتش به صورت شیوه‌ی بازتولید هرچه گسترده تری امکان بقا نخواهد داشت. نظام سرمایه، به دلیل تابعیت ساختاری و سلسله مراتبی کار نسبت به سرمایه، تابعیتی که نتیجه‌ی غصب قدرت تصمیم گیری از تولید کنندگان واقعی است - و باید هم همیشه چنین بماند - نظامی تا مغز استخوان ستیزگر (آنتاگونیستی) است. این آنتاگونیسم در همه جا، بر کوچک ترین اجزای «دنیا‌های خرد» تا «دنیا‌ی کلان» دربرگیرنده‌ی فراگیرترین ساختارهای بازتولیدی و مناسبات نظام، حاکم و نافذ است. و دقیقاً به دلیل این که آنتاگونیسم موجود در روابط آن، ساختاری است - و باید همیشه چنین بماند - این نظام نه تنها اصلاح ناپذیر که کنترل ناپذیر نیز هست. شکست تاریخی اصلاحات نوع سوسیال دموکراتیک شاهده‌ی گویا بر اصلاح ناپذیری این نظام است؛ بحران ساختاری این نظام با خطرات بزرگی که متوجه نفس ادامه‌ی بقای نوع بشر می‌کند، نشانه‌ی بارزی از کنترل ناپذیری آن است. در واقع انجام تغییرات بنیادین لازم برای درمان این وضعیت، بدون غلبه بر آنتاگونیسم ساختاری و ویرانگر نظام سرمایه چه در «دنیا‌های خرد» و چه در «دنیا‌ی کلان» شیوه‌ی به تمام فراگیر کنترل سوخت و ساز اجتماعی، تصور پذیر نیست و چنین چیزی تنها در صورتی امکان پذیر است که شکلی از باز تولید سوخت و ساز اجتماعی به طور بنیانی متفاوت جایگزین نظام سرمایه کنیم که سمت و سوی آن تغییر کیفی ابعاد نیازهای انسان و ارضای هرچه بیش تر این نیازها باشد؛ شکلی از تبادل میان انسان‌ها که کنترل آن نه توسط یک سلسله احکام بتواره پرستانه‌ی مادی، که به دست خود تولید کنندگان همبسته صورت گیرد.

نظام سرمایه در تمام اشکال اش با سه نوع گسست یا شکاف، مشخص می‌گردد: (۱) شکاف میان تولید و کنترل آن؛ (۲) شکاف میان تولید و مصرف؛ و (۳) شکاف میان تولید و گردش کالاها در سطح داخلی و بین المللی. نتیجه آن که این نظام، نظامی است به طور علاج

ناپذیر «گریز از مرکز» که اجزای متعارض و به طور ذاتی ستیز گر آن به هرسویی کشیده می شود. در تئوری های گذشته که از دیدگاه منافع سرمایه فرمول بندی شده است، راه های ترمیم ابعاد پیوند دهنده ی مفقوده در نظام، در مجموع به طور خوش خیالانه ای تدوین شده اند؛ نخست آدام اسمیت «دست نامریی» را مطرح کرد، عاملی که قرار بود دخالت سیاسی دولت و دولتمردان آن - که از سوی آدام اسمیت به عنوان زیان بارترین عامل محکوم می شوند - را به صورت امری زائد در آورد. پس از او کانت نوع تغییر یافته ای از «روحیه ی سوداگری» (Commercial spirit) آدام اسمیت را ارائه داد که در آن پیشنهاد تحقق «سیاست اخلاقی» (moral politics) داده می شد و ساده لوحانه از این عامل نه تنها انتظار برآورده شدن منافع اقتصادی گسترده ی جهانی داشت که چشم براه اوضاع از نظر سیاسی پسندیده ی «صلح همیشگی»، در چارچوب «جامعه ملل» بود. هگل اما، در تقابل کامل با آدام اسمیت - که بازتابی از گرفتاری های آکنده از تضاد زمان او بود - نقش تمامیت گرا و جهان شمولیت خرد در امور انسان ها را به دولت ملی واگذار کرده و اعتقاد کانت به آینده ای پر از «صلح همیشگی» را مورد سرزنش قرار داد. با این وجود هگل تأکید داشت که «جهان شمولیت را باید در دولت، در قوانین آن و در نظم و قرارهای عقلانی و جهان شمول آن جستجو کرد. دولت، ایده ی آسمانی موجود در روی زمین است» (۵) چرا که در دنیای مدرن «دولت به مثابه ی انگاره و واقعیت خرد، عینیت یافته است» (۶). به این ترتیب حتا بزرگ ترین متفکری که این مسائل و مشکلات را از دیدگاه منافع سرمایه به تصور می آورد، تنها می توانست راه حل هایی تخیلی برای علاج تضادهای بنیانی - یعنی شکاف و گسست های سه گانه ی نهایتاً درمان ناپذیری که از آنها نام بردیم - ارائه دهد. با این حال، همه ی این متفکران بر خلاف مجیزگویان امروزی نظام سرمایه - مانند نمایندگان «راست افراطی» - که هیچگاه حاضر به پذیرش وجود چیزی در نظام عزیزشان نیستند که نیاز به هیچ گونه درمانی داشته باشد، دست کم به طور ضمنی به وجود چنین تضادهایی اذعان داشتند.

نظام سرمایه، با توجه به خصیصه ی گریز از مرکز ذاتی اجزای متشکله اش، تنها می تواند یک بُعد پیوند دهنده، آن هم به صورت تشکیل دولت های ملی پیدا کند که آن نیز بُعدی به غایت مشکل آفرین است. دولت ملی تجسم ساختار فرماندهی سیاسی فراگیر و تمامیت گرای سرمایه است که کفایت خود را در سراسر عصر تاریخی صعود این نظام به اثبات رسانده است. این واقعیت اما که چنین بُعد پیوند دهنده و ترمیم کننده ای به طور تاریخی، به شکلی پیکربندی شده بود که به هیچ رو در برگیرنده منافع متقابل و روابط هماهنگ میان دولت های ملی مختلف نبود، و هیچ سر سازگاری با ضرورت قاطع نظریه کانت مبنی بر نوید آینده ای پر از «صلح و صفای همیشگی» نداشت، به معنای آن بود که دولت در واقعیت خود براسنی «آلوده به احتمالات»